

بسم الله الرحمن الرحيم

(و بالجمله: لایجوز ان یكون سبب الشیء من
حيث هو حاصل الموجود الا شیئا حاصل الوجود ولو
كانت ماهية سببا للوجود لانها ماهية لكان یجوز أن
یکون یلزمها مع العدم لأن ما یلزم الماهية من حيث هی
یلزمها کیف فرضت)^۱

چون مرحوم آخوند مطلب را قدری مهم
تلقى کردند مقداری این مسأله را تطویل دادند و
قضیه روشن شد و واضح است که ما یک ماهیت
شیء داریم و یک وجود ماهیت، و باید این دو از هم
امتیاز پیدا کنند و در اینجا که قبلا مرحوم آخوند به
ان تصریح کردند ما دیدیم که در یک مورد بعضی از
اشتباهات اتفاق افتاده بود. یعنی خلط بین وجود
ماهیت و بین تقرر ماهیت، که عبارت است از نفس
هویت ماهیت بدون تعین خارجی، خود ماهیت؛ و
ایشان می فرمایند که ما باید بین ماهیت و بین وجود

ماهیت، بین عدم ماهیت و بین عدم لوازم ماهیت و همینطور بالنسبه به علت ماهیت برای لوازم ماهیت، نه وجود لوازم ماهیت امتیاز قائل بشویم؛ من باب مثال، نفس اربعه را اگر بخواهیم لحاظ کنیم خود اربعه برای زوجیت علت است. این زوجیت لازمه ماهیت اربعه است من حیث هی هی (سواء تحقق ام لم یتحقق). و اگر بخواهیم وجود اربعه را لحاظ کنیم، علت می شود برای وجود زوجیت. و اگر عدم اربعه را لحاظ کنیم علت می شود برای عدم این زوجیت، نه عدم زوجیت ماهوی، بلکه عدم زوجیت خارجی.

بناء علیهذا بین علت و معلول در هر مرتبه و رتبه‌ای که هست باید سنخیت باشد. در عالم تقرر و وجود و در مرتبه عدم. اگر این مسأله مورد لحاظ قرار بگیرد دیگر در اینجا اشکال نمی شود که خود ماهیت حق تعالی، این ماهیت من حیث وجوده، اقتضای وجود خود را می کند؛ یعنی ماهیت من حیث انه هی اقتضای ماهیت وجود را می کند؛ کانه برای وجود یک ماهیتی تصور کردند و این یعنی همان

حقیقه الوجود ذات وجود، بعد ماهیت موجوده اقتضای وجود ماهیت وجود را می‌کند. یعنی وقتی که ماهیت حق متعال وجود شد دیگر در این صورت این ماهیت وجود هم موجود می‌شود، مثل اربعه وقتی که اربعه موجود شد ماهیت زوجیت هم وجود خارجی پیدا می‌کند.

این مطلب منافع است. چرا که وجود از سنخ زوجیت برای اربعه نیست که به لوازم ماهیت تعلق بگیرد، بلکه وجود عبارت است از همان تحقق خارجی این ماهیت؛ اگر ماهیت موجوده اقتضای وجود وجود را بکند، در آن ماهیت موجوده نقل کلام می‌شود که آیا آن وجود بر این وجودی که می‌خواهد بر آن عارض بشود مقدم است یا نه؟ اگر مقدم باشد، تقدم الشيء علی نفسه لازم دارد اگر از عنایت دیگری باشد تسلسل لازم می‌آید. بنابراین این بحثی که در مورد اربعه و زوجیت شده و لوازم اربعه به عنوان لازم، بر اربعه حمل شده با بحث در ماهیتی که در مورد حق متعال است دو تا است. فعلی هذا ما هیچ چاره‌ای نداریم که بگوییم ماهیت حق

تعالی عین انیت اوست و عین وجود اوست اگر
امتیازی بین ماهیت و بین وجود در حق تعالی قائل
بشویم این اشکالاتِ تقدم الشيء علی نفسه و
تسلسل و دور لازم می آید.

تطبيق متن

و بالجمله لا يجوز ان يكون سبب الشيء من حيث
هو حاصل الوجود الا شيئاً حاصل الوجود جائز نیست
که سبب شیئی حاصل الوجود از حیث اینکه آن شی
حاصل الوجود است شیءای غیر از شیء حاصل
الوجود باشد سبب و علت شیء که آن شیء به عنوان
وجود لحاظ می شود معدوم باشد؛ و الا لازم می گیرد
که عدم، اقتضای وجود کند وهو مستحيل. و لو كانت
ماهیه سبباً للوجود لانها ماهیه لكان يجوز ان يكون
يلزمها مع العدم لان ما يلزم الماهية من حيث هي يلزمها
كيف فرضت،

اگر يك ماهیتی به حیثیت ماهوی خودش سبب
وجود است نه به حیثیت وجود چون ماهیت است
اقتضای وجود را می کند و سبب وجود است پس در

هر حالی این ماهیت باید اقتضای وجود را بکند ولو اینکه این ماهیت معدوم نباشد!! این محال است. لکان يجوز جایز است (ان یكون یلزمها مع العدم... فرضت) اینکه لازم بگیرد آن وجود را مع العدم با عدم یعنی وجود با عدم لازمه ان ماهیت باشد چون آنکه لازمه ماهیت است من حیث هی به جهت خود ماهیت لازم ماهیت است هر طوری شما فرض کردید ولو در حال عدم ولا یتوقف علی حال وجودها متوقف در حال وجودش نیست.

و محال ان یكون ماهیه علیه لوجود شیء و لم یعرض لها وجود) محال است اینکه یک ماهیتی علت برای وجود شیء باشد و وجودی عارض بر آن باشد فیکون علیه الموجود لم یحصل له الوجود پس علت شیء موجود، هنوز خودش موجود نیست و اذا لم یحصل للعله وجود وقتی که برای وجود علتی حاصل نمی شود، (لم یحصل للمعلول وجود) برای معلول هم، وجودی حاصل نمی شود بل یكون للعله ماهیه فیتبعها ماهیه المعلول بلکه برای علت یک ماهیتی است و

ماهیت معلول تابع آن است مثل ان المثلث یعنی در اینجا علیت به خود ماهیت بر می گردد نه اینکه علیت به وجود ماهیت بر گردد علیت روی سر خود ماهیت است؛ خود ماهیت علت برای لوازش است نه علت برای وجود لوازش مثل ان مثل اینکه مثلث یتبعها کون الزوایا مساویة لقائمتین لازمه مثلث این است که زوایای او مساوی با دو قائم باشد لکن لایوجد کون الزوایا کقائمتین حاصلًا موجوداً الا و قد عرض للمثلث وجود ولی اینطور نیست این که اگر زوایا مثلث دو قائمه باشند وجود داشته باشند مگر اینکه برای خود مثلث وجود عارض باشد فان لم یعرض للمثلث وجود پس اگر برای مثلث وجود عارض نشود لم یعرض لکون الزوایا کقائمتین الوجود زوایای او هم وجود خارج پیدا نمی کنند (و لیس یجوز ان یقال) نمی شود که کسی اینطور بگوید للوجود ماهیة لیس یعتبر مع الوجود برای وجود یک ماهیتی است که معتبر نیست به آن ماهیت وجود، یعنی آن ماهیت به وجود هم علیت دارد مثل اینکه چطور اربعه برای زوجیت علیت دارد و

علیت او مبتنی بر وجود اربعه نیست، این وجود هم
يك ماهیتی دارد که ماهیت و، ذات حق تعالی باشد که
آن ذات لازم نگیرد در علیت، وجود خود را؛ اگر
معدوم هم باشد علیت خودش را از دست نمی دهد که
يجوز ان يكون لكون الزوايا كقائمتين ماهية همان
طوری که جایز، است برای زوایا که مثل دو قائمه هستند
(مجموع زوایای مثلث مثل دو قائمه هستند، صد و
هشتاد درجه)، این ماهیتی باشد که لایعتبر، معها
الوجود لازم نیست به آن ماهیت وجود مثلث باشد یا
نباشد، علیت دارد برای تساوی زوایا با دو قائمه

فان تلك الهاية في حال وجود المثلث تكون
موجودة این ماهیت در حال وجود مثلث موجود است
که ماهیت مثلث باشد و فی حال عدمها تكون معدوم
ة این ماهیت معدوم است ولی در عین حال علیت
خودش را دارد و ما لم يوضع للمثلث وجود مادامی که
وجودی بر مثلث عارض نشود (لم يكن لتلك الهاية
وجود) این ماهیت وجود خارجی ندارد

(فليس يمكن ان يقال)، نمی شود گفت ماهیه

الاول عرض لها وجود این مطلب در مورد مثلث درست است و اما در مورد وجود حق اینطور نیست ماهیت اول، اول حق تعالیّ عرض لها وجود؛ نمی توانیم بگوییم وجودی به او عارض شده حتی لزم عنها الوجود تا اینکه از این ماهیت لازم بیاید يك وجودی ولايجوز أن يقال انها جواب این مطالب روشن است است که اگر قبلا وجود داشته باشد این تقدم الشی علی نفسه لازم می آید این کلام جواب تمام این حرف ها است که خواهد آمد

وإن لم يوجد یكون للوجود عنها وجود این ماهیت اول حق متعال اگرچه وجود نداشته باشد (یکون للوجود عنها وجود یكون وجود) يك وجودی از این هست به سبب وجودِ عنها یعنی يك وجودی در خارج وجود پیدا می کند از این ماهیت یعنی می خواهد بگوید که ماهیت معدومه هم سبب وجود خودش و عروض وجود بر خودش نخواهد شد (و لايجوز ان يقال انها و ان لم يوجد) اگر چه وجود نداشته باشد و ماهیت حق تعالی معدوم باشد (یکون للوجود عنها

وجود) وجودی از برای این ماهیت، تحقق پیدا می‌کند به عبارت دیگر بهتر بود بجای وجود، تحقق می‌آورد یکون تحقق للوجود عنها؛ تحققى برای وجود از ناحیه ماهیت وجود دارد چرا نمی‌شود چون ماهیت معدوم است و از ناحیه عدم که افاضه وجود نمی‌شود. همینطور ولا يجوز ان يقال و نمی‌شود گفت انها من حیث هی ماهیه از حیث اینکه ماهیت هست، ماهیت وجود لازمه اوست. البته مسلم است که وجود که ماهیت ندارد منظور ایشان همین حقیقت وجود است. نه می‌شود گفت اگر ماهیت معدوم باشد، چون عدم اقتضای وجود را نمی‌کند. و نه می‌شود گفت: انها من حیث هی ماهیه یعنی صرف نظر از عدم و وجود یلزمها وجود ماهیه الوجود ماهیت وجود لازمه اوست. و من حیث یعرض لها وجود یلزمها وجود ماهیه الوجود چرا نمی‌توان گفت؟ چون بالنسبه اگر قرار باشد براین که ماهیت به لحاظ حیثیت ذاته لابه لحاظ حقیقت وجوده به لحاظ حیثیت ذاتش اگر ماهیت اقتضای وجود را بکند بنابراین در حال عدم هم باید

اقتضاء بکند این هم از این نقطه نظر باطل است

فان ماهیه الوجود لاینخلو عن ان تکون موجوده

ماهیه وجود خالی از این نیست که باید موجود باشد

ولیس کماهیة کون الزوایا کقائمین ماهیت وجود مثل

ماهیت اینکه مجموع زوایا مثل دو قائمه باشد نیست من

حیث لایجب لها دائما وجود مادامت ماهیه تا مادامی که

ماهیت می باشد؛ همینطور که در مثلث لازم است؛

مجموع زوایای آن با دو قائمه مساوی باشد، هر وقت

مثلث وجود داشت وجودشان برای مثلث واجب

باشد تساوی هم وجود دارد، هر وقت مثلث وجود

نداشت تساوی هم وجود ندارد. هر وقت مثلث تقرر

داشت یعنی لحاظ کردیم نه وجود را نه عدم را بر او،

تساوی هست نه اینکه تساوی زوایا با مثلث وجود

دارد، معلول برای مثلث است نه! اینکه این تساوی

وجود خارجی دارد وجود خارجی معلول، وجود

مثلث خارجی است

بل هذه الماهیه بلکه این ماهیت تو جد بعد وجود

المثلث بعد از وجود مثلث این ماهیت پیدا می شود و

وجود پیدا می کند و ان عدم المثلث عدت هذه الماهیه
فان قال قائلٌ اگر مثلث معدوم بود تساوی هم معدوم
است نه اینکه تساوی نیست، معدوم است، معدوم
خارجی است. وایضا و همچنین ما اینطور فرض
می کنیم فان عدت ماهیه واجب الوجود عدم الوجود
پس اگر ماهیت واجب الوجود معدوم باشد وجود هم
نیست. یعنی ایشان می خواهد بفرماید که ما از عدم
ماهیت واجب الوجود نتیجه می گیریم عدم خود
وجود واجب را، بنابراین از وجود ماهیت واجب
الوجود، علت قرار می دهیم وجود واجب الوجود را
اینطور فرض می کنیم. ایشان می گویند بحث را
می بریم در همان وجود. یعنی شما که می گوید ماهیت
موجود است این همان تقدم الشئ علی نفسه است.

فیکون حینئذ لیست الماهیه یعنی در اینجا ما
نمی خواهیم بگوییم ماهیت من حیث هی، علت وجود
است. و همینطور نمی خواهیم مثل اشکالی که قبلا بیان
شد را بگوییم که ماهیت معدومه علت وجود است،
بلکه می گوییم اصلا ماهیت موجوده علت وجود

است دیگر چه می گوید هم انفکاک بین ماهیت و بین وجود در باری تعالی انداختیم وهم ماهیت موجود را علت برای وجود گرفتیم هر دو آنها درست است. در اینجا اشکال این است که شما می گوید: ماهیت موجوده. آن وجودی که می آورید کار را خراب می کند تقدم الشيء علی نفسه یا تسلسل و دور لازم می آید

فیکون حینئذ در این موقع لیست الماهیه سببا للوجود ماهیت من حیث هی هی و به تنهایی سبب وجود نیست بل کونها موجوده سبب للوجود در فرض وجود سبب وجود است و ما ماهیت واجب را با فرض وجود سبب وجود می گیریم این اشکال دارد فیحتاج اذن پس در این موقع احتیاج دارد ان تکون موجوده تا این ماهیت واجب، موجود باشد تا ... حتی یلزمها وجود الوجود تا اینکه لازمه این ماهیت موجود، تحقق وجود باشد، تحقق عروض وجود بر او باشد. وجود، زائد بر او باشد وجود را خلق کند برای خودش، وجود را معلول برای خودش قرار بدهد

والا لم یلزمها الا عدم الوجود اگر این ماهیت

موجود نباشد لازمه او عدم وجود است. نه اینکه وجود وجود است نه اینکه تحقق وجود است فتکون قبل اللازم الموجود موجوده پس قبل از لازمه موجود که وجود باشد خودش موجود است فیکون قد عرض لها الوجود قبل ان لزم عنها الوجود و هذا محالٌ پس برای او وجود عارض شده است قبل از اینکه از او وجود لازم بیاید. از قبل از اینکه علت در وجود پیدا کند. وجود قبلاً برایش عارض شده است این هم محال است فاحتفظ بهذا الكلام فانه لم يوجد نظيره في هذا المقام که ما حصل كلام مرحوم آخوند در اینجا این شد که ما بین سه مرتبه باید انفکاک قائل بشویم:

مرتبه تقرر ماهیت

مرتبه وجود ماهیت و مرتبه عدم ماهیت در مرحله تقرر ماهیت، ماهیت علت است برای لوازم خودش صرف نظر از وجود و عدم؛ در مرحله وجود ماهیت، وجود ماهیت علت است برای وجود لوازم. در مرتبه عدم ماهیت، عدم ماهیت علت است

برای عدم خارجی لوازم. همین را می گویند حفظ مرتبه، حفظ مرتبه و لحاظ مرتبه به این مربوط است که انسان مرتبه ماهیت و مرتبه وجود و مرتبه عدم را با یکدیگر خلط نکند این یک مطلب. از اینجا ما به این نکته می رسیم که در مورد حق متعال چطور قضیه صادق است می گوئیم که حق متعال ماهیت او اگر جدای از وجود او باشد در این صورت همین ما درباره جناب حق متعال این قاعده را جاری می کنیم. می گوئیم جناب حق متعال!، ماهیت شما، اگر اقتضای وجود را بکند در هر حال چون این اقتضای وجود به لحاظ حیثیت نفس ماهیت بر می گردد نه به لحاظ وجودش بنابراین ماهیت سرکار باید در لحاظ عدم اقتضای وجود را بکند وهو محال^۲

اگر ماهیت سرکار به لحاظ عدم، اقتضای وجود را بکند که قضیه را به بطلان این برگردانیم اگر ماهیت سرکار به لحاظ وجود، اقتضای وجود را بکند که فقط در این فرض اشکال تقدم الشیء علی نفسه لازم می آید و او این است که وجود عارض بر ماهیت حق تعالی شده باشد قبل از اینکه

لازمه این وجود تحقق پیدا کرده باشد، ما گفتیم که ماهیت موجود علت برای وجود می‌شود یعنی ماهیتی که ما فرض کردیم در صندوق وجود دارد علت برای وجود خارجی می‌شود که، لازم این است. مثل اینکه اربعه علت برای زوجیت بشود این ماهیت موجوده در این صندوق و بقچه علت بشود برای حمل این موجود خارجی براو. برای حمل و معلولیت این وجود خارجی و اگر اینطور است نقل کلام در این ماهیت موجوده می‌کنیم این ماهیت موجوده وجودش را از کجا آورده است؟ اگر وجودش همین وجودی است که می‌خواهد به آن برگردد این دور است و تقدم الشئ علی نفسه. و اگر این وجود را از ناحیه غیر درآورده از واجب الوجودی به ممکن الوجودی ساقط می‌شود.